

**جمعه 20 شهریور 21 رمضان 11 سپتامبر**

جمعه 20 شهریور 21 رمضان 11 سپتامبر...

**جمعه 20 شهریور 21 رمضان 11 سپتامبر****دومین شب قدر**

فضیلت شب بیست و یکم ماه رمضان از فضیلت شب نوزدهم ماه رمضان زیادتر است. اعمال مشترکه ای که در آن جا ذکر کرده ایم، برای شب بیست و یکم نیز جاری است. از روایات متعدد به دست می آید، که شب قدر، یکی از دو شب بیست و یکم و

بیست و سوم ماه رمضان است. از باب نمونه، به این دو روایت توجه فرمایید:

1- عن حمران قال: سئلت أبا عبد الله (ع) عن ليلة القدر، قال: هي في إحدى وعشرين و ثلاث،  
2- عن عبد الواحد بن المختار الأنصاري قال: قلت لأبي جعفر (ع): أخبرني عن ليلة القدر، قال: التمسها في ليلة إحدى وعشرين

و ثلاث و عشرين، فقلت: أفرد هالي، فقال: و ما عليك أن تجتهد في ليلتين.

به هر روی، اعمال این شب عظیم عبارتند از:

1- آغاز اعتکاف در مسجد.

2- رفتن به سوی مرقد مطهر ابا عبد الله الحسین (ع) و شب زنده داری در آن جا.

3- خواندن این دعا در هر شب از دهه آخر ماه رمضان: أعوذ بجلال وجهك الكريم ان ينقضني عني ...

4- خواندن این دعا، پس از هر فرائض و نوافل: اللهم ادعنا حق ما مضى ...

5- خواندن این دعا در هر شب از دهه آخر ماه رمضان: اللهم ائتك قلت في كتابك المنزل شهر رمضان ...

6- خواندن دعای: یا مولج الليل فی النهار و مولج النهار فی الليل ...

7- خواندن دعای: لا اله الا الله، مدبر الامور، و مصرف الدهور ...

**وفات حضرت موسی (ع)**

وفات 21 رمضان، رویدادهای مهمی در عالم خلقت به وقوع پیوست. از جمله آن ها است: وفات حضرت موسی بن عمران (ع)، وفات وصی اش حضرت یوشع بن نون، به روایتی عروج حضرت عیسی (ع) به آسمان ها، معراج پیامبر اسلام (ص) به

آسمان ها و شهادت وصی اش حضرت علی (ع).

از امامین صادقین (ع) روایت شده است، که وفات تمام اوصیای پیامبران الهی در این شب به وقوع پیوست

**شهادت حضرت علی (ع) در شب بیست و یکم ماه رمضان سال 40 هجری قمری**

پس از آن که ضربت خوردن حضرت علی (ع) در شهر کوفه پراکنده شد، اهالی این شهر، به ویژه شیعیان و محبان آن حضرت،

سراسیمه وارد مسجد شده و از حال آن حضرت پرس و جو نمودند. آنان هنگامی که به نزد آن حضرت رسیدند، دیدند سر

مبارکش در دامن فرزندش امام حسن مجتبی (ع) است و با این که جای زخم سرش را محکم بسته اند، با این حال خون از آن

جاری است و چهره مبارک آن حضرت از زردی به سفیدی مایل شده است و به آسمان نظر می افکند و به تسبیح و تقدیس

الهی مشغول است و می گوید: الهی اسئلك مرافقه الأنبياء و الأوصياء و أعلي درجات جنة المأوي.

در همین هنگام ضارب آن حضرت، یعنی عبدالرحمن بن ملجم مرادی را دستگیر کرده و به مسجد آوردند. مردم که از شدت

خشم و ناراحتی می خواستند وی را با دست و دندان خویش پاره پاره کرده و به سزایش برسانند، با ممانعت محافظان و یاران

حضرت علی (ع) مواجه شدند.

حضرت علی (ع) هنگامی که نظر مبارکش به آن تیره بخت و روسیاه افتاد، به وی فرمود: ای ملعون! گشتی امیرمؤمنان و

پیشوای مسلمانان را، در حالی که تو را پناه داد و بر دیگران اختیار کرد و به تو عطاها نمود. آیا برای تو بد امامی بود؟ و پاداش

نیکی های او به تو، همین بود که دادی؟

این ملجم سر به زیر افکند و سخنی نمی گفت. پس از دقایقی امام علی (ع) چشم گشود و فرمود: ارفقوا یا ملائکه ربی بی؛

ای فرشتگان خدا با من رفیق و مدارا کنید.

این ملجم مرادی، در این وقت می گریست و خطاب به آن حضرت، می گفت: افأنت تنقذ من فی النار؟ آیا تو می توانی کسی

که جایش در جهنم است، نجاتش دهی؟

امام علی (ع) به فرزندش امام حسن (ع) درباره رفتار با این ملجم سفارش کرد و به وی فرمود: پسر مرا! با اسیر خود مدارا کن و

با وی طریق شفقت و رحمت پیش گیر.

امام حسن (ع) عرض کرد: پدرجان! این ملعون، ضربتی سخت بر تو وارد کرد و دل های ما را به درد آورده است، با این حال

دستور می دهی که با وی رفتاری مشفقانه در پیش گیریم؟

امام علی (ع) فرمود: فرزندم! ما اهل بیت رحمت و مغفرتیم. پس وی را به آن چه خود می خوری، بخوران و به آن چه می

آشامی، بیاشام. اگر من از دنیا رفتم، از او قصاص کن ولی جسدش را به آتش مسوزانید و وی را مثله نکنید. زیرا از جدت

رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: مثله نکنید، اگر چه سگ گزنده باشد.

اما اگر زنده ماندم، خودم دانانترم که با او چه رفتاری کنم و عفو وی را ترجیح می دهم. زیرا ما از اهل بیتیم که با گناهکاران در

حق خویش، جز به عفو و کرم رفتار نمی کنیم.

در این هنگام، آن حضرت را به سوی خانه اش منتقل کردند و دختران و فرزندان و سایر خانواده آن حضرت، با دیدن وی شیون و

گریه سر دادند. نقل شد که برای درمان زخم آن حضرت، پزشکان کوفه را گرد آوردند و حاذق ترین و داناترین آنان، شخصی بود به نام "اثیرین عمرو". وی چون در زخم سر مبارک آن حضرت نگرست، شش گوسفندی طلبید که تازه و گرم بود و رگی از آن بیرون کشید و آن را در شکاف زخم سر آن حضرت گذاشت و در آن دمید تا اطرافش به تمام قسمت های جراحات رسید و اندکی بگذاشت و سپس برداشت و در آن نگاهی کرد و دید که برخی از سفیدی مغز سر آن حضرت در آن مشاهده می گردد. در این وقت با حسرت و آه، عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! وصیت خود را بگو، که این زخم کار خود را کرده و به مغز سرت رسیده است و از تدبیر بیرون شده است.

آن گاه حضرت علی(ع) به امام حسن(ع) و امام حسین(ع) و سایر فرزندان سفارش نمود. وصیت آن حضرت به فرزندان در نامه 47 نهج البلاغه (فیض الاسلام) آمده است. حضرت علی(ع) تا شب 21 رمضان، در بستر بیماری بود و در این شب گاهی بی هوش می گردید و گاهی به هوش می آمد و به اطرافیان نظری می افکند و به آنان توصیه می نمود. سرانجام چشمان مبارکش را بر هم گذاشت و پاهای خود را به سوی قبله نمود و گفت: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد انّ محمداً عبده و رسوله. این کلمات را گفت و روح مبارکش به اعلی علیین پرواز کرد. امام حسن مجتبی(ع) و امام حسین(ع) به همراهی سایر فرزندان و یاران نزدیک وی، او را غسل و کفن کرده و طبق سفارش آن حضرت، شبانه وی را در بیرون شهر کوفه، در جایی که هم اکنون معروف به نجف اشرف است، به خاک سپردند.

**آغاز خلافت امام حسن مجتبی(ع) در سال 40 هجری قمری**  
پس از شهادت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب(ع) و دفن بدن مطهر وی در شب بیست و یکم ماه رمضان سال چهل قمری، در روز آن، مردم کوفه و شیعیان داغدار و ماتم زده این شهر در بیرون خانه آن حضرت و در مسجد اعظم کوفه به عزاداری و سوگواری پرداخته و بی صبرانه منتظر ورود فرزندان گرامی آن حضرت به مسجد کوفه و تعیین خلیفه مسلمانان بودند. ساعاتی از روز نگذشته بود که فرزندان امام علی(ع)، از جمله امام حسن مجتبی(ع)، امام حسین(ع)، محمد حنفیه و اصحاب و یاران خاص امیرمؤمنان(ع) از خانه اش بیرون آمده و به سوی مسجد حرکت کردند و مردم با دیدن آن ها، با ذکر صلوات و تکبیر به استقبالشان شتافتند. پس از ورودشان به مسجد، امام حسن مجتبی(ع) به عنوان وصی و جانشین پدرش حضرت علی(ع) بر فراز منبر رفت و خطبه عزایی ایراد کرد. آن حضرت در فرازی از خطبه اش فرمود: در شب گذشته مردی رخت از جهان بست که هیچ یک از پیشینیان در انجام وظیفه، بر او پیش دستی نگرفتند و آیندگان هم نتوانند پا به پای او به کارهای خویش بپردازند. او در رکاب پیامبر خدا(ص) پیکار می کرد و در پاسداری از او، از خودگذشتگی نشان می داد و رسول خدا(ص) وی را پرچم دار خود قرار می داد و جبرئیل از طرف راست و میکائیل از جانب چپ از او نگرهبانی می کردند و او از میدان نبرد باز نمی گشت تا خدای متعال به کمک او لشکر اسلام را پیروز می ساخت. علی(ع) در شبی از دنیا رفت که در آن شب عیسی(ع) به آسمان صعود کرد و یوشع بن نون، وصی موسی(ع) درگذشت. وی در حالی جهان را وداع گفت که برای خویش سیم و زری باقی نگذاشت و تنها هفتصد درهم از عطایایش مانده است که می خواست خدمت گذاری برای کیسان خود فراهم کند. در این هنگام، گریه گلوگیر امام حسن(ع) شد و شروع کرد به گریستن و مردم نیز با او هماوا شده و مسجد اعظم کوفه، یک

پارچه گریه و ناله شد. آن حضرت سپس خطبه اش را ادامه داد و درباره خودش نیز مطالبی فرمود و در پایان با این جملات، سخنرانی اش را به پایان رسانید: **أنا من اهل بیت فرض الله موذتهم فی کتابه، فقال تعالی: "قل لا أسئلكم علیه أجرًا إلا المودة فی القربی و من یقرّف حَسَنَةً تَرُدُّ لَه فیها حُسْنًا"، فالحسنه موذتنا اهل البیت(ع).**

آن گاه عبدالله بن عباس برخاست و در کنار آن حضرت ایستاد و گفت: معاشر الناس! هذا ابن نبیکم و وصی امامکم فبایعوه؛ ای مردم! این بزرگ مرد، فرزند پیامبرتان و جانشین امامتان است. پس با او بیعت کنید. مردم که از این سخن به وجد آمده بودند، گفتند: ما احبّه الینا و اوجب حقه علینا؛ چقدر او برای ما دوست داشتنی تر و حقش بر ما واجب تر است.

سپس با کمال رغبت و اشتیاق با آن حضرت بیعت کردند و او را به عنوان خلیفه و جانشین پدرش امام علی(ع) پذیرفته و پیروی اش را بر عهده گرفتند.

گفتنی است، امام حسن مجتبی(ع) پنجمین خلیفه مسلمانان بود، که پس از رحلت پیامبر اکرم(ص) به این مقام نایل شد. از میان پنج خلیفه نخستین [ابوبکر، عمر، عثمان، امام علی(ع) و امام حسن(ع)] تنها دو خلیفه آخر، یعنی امام علی(ع) و امام حسن مجتبی(ع) به صورت آزاد و مستقیم از میان مردم انتخاب شدند ولی سه خلیفه دیگر، نه با رأی آزاد و دموکراتیک مردم، بلکه هر کدام به نحوی از مردم بیعت گرفته و بر اوضاع مسلط شدند.

به هر روی، بنا به گفته شیخ مفید(ره) بیعت با امام حسن مجتبی(ع)، در روز جمعه، بیست و یکم ماه رمضان، سال 40 هجری قمری واقع گردید و از آن پس، آن حضرت عاملان و استانداران خود را معرفی و حکومت را به طور رسمی بر عهده گرفت.

ولی برخی از علمای اهل سنت، بیعت با آن حضرت را، روز بیست و سوم ماه رمضان دانسته اند.

**شهادت شهید سید حسن مدرس در سال 1356 هجری قمری**  
خلاصه ای از زندگی این بزرگ مرد عرصه دین و دانش:

(زندگینامه به قلم خود شهید)  
ولادت: ولادت من در حدود یک هزار و دویست و هشتاد و هفت هجری که تقریباً قریب شصت سال زندگی را طی نموده ام. مولد من در قریه سرابه کچو از توابع اردستان بوده است.

خاندان: پدرم اسماعیل، جدم میر عبد الباقی از طایفه میر عابدین که فعلاً هم اکثر آنها در قریه ساکن می باشند از سادات طباطبایی و اصلاً زواره ای هستم. شغل پدر و جد من منبر و تبلیغ احکام الهی، جد من میر عبد الباقی از زهاد مشهور بودند.

تحصیلات: خانواده مهاجرت به قمشه واقع در جنوب اصفهان در خط و طریق فارس نمودند مرا هم در شش سالگی تقریباً به جهت تربیت هجرت داده به قمشه نزد خود بردند. سن جوانی را در خدمت پدر و جد بزرگوار به سر برده 14 سال تقریباً از عمرم گذشت که جدم مرحوم شد. برحسب وصیت آن مرحوم تقریباً در 16 سالگی به جهت تحصیل به اصفهان آمدم. سیرده

سال در اصفهان مشغول تحصیل بودم در 21 سالگی پدرم مرحوم شد. مدت توقف در اصفهان قریب 13 سال شد.

اساتید: قریب سی نفر استاد را در مدت 13 سال در علوم عربیه و فقه و اصول و معقول درک کردم که بر جسته ترین آنها در

علوم عربیه مرحوم آقا میرزا عبدالعلی هرنندی نحوی بوده که تقریباً 80 سال عمر داشته، صاحب تصانیف زیاد ولی از بی اقبالی دنیا محجور ماندند. و در علم معقول مرحومین جهانگیر خان قشقایی و آخوند ملا محمد کاشانی که هر دو عمر خود را در مدرسه اصفهان به آخر رسانیدند و با زهد دنیا را وداع فرمودند. بعد از واقعه دخانیه به عتبات عالیه مشرف شدم بعد از تشرف به حضور میرزا حسن شیرازی (ره) به جهت تحصیل توقف در نجف اشرف را اختیار کردم.

علما و بزرگان آن زمان را تیمنا و تبرکا کاملاً درک کرده و از اغلب آنها استفاده نمودم ولی عمده تحصیلات من در خدمت مرحومین مغفورین خراسانی و یزدی بود. تدریس: اقامت من در عتبات تقریباً هفت سال شد، بعد مراجعت به اصفهان نمودم. در مدرسه جده کوچک مشغول تدریس فقه و اصول شدم. بعد از مراجعه از عتبات فقط از امورات اجتماعی مباحث و تدریس را اختیار کرده بودم تا زمان انقلاب

استبداد به مشروطه مجبورا اوضاع درگیری پیش آمد.

تالیفات: تالیفات شهید مدرس عبارتند از:

1 - رساله ای در عقود.

2 - رساله ای در شرط متأخر.

3 - کتاب الظن

4 - کتاب فی بعض اموال فی اصول الدین.

5 - کتاب مبحث الاستصحاب.

6 - رساله فی شرایط الامام و الماموم.

خدمات: بعد از مراجعه از عتبات فقط از امورات اجتماعی مباحث و تدریس را اختیار کرده بودم تا زمان انقلاب استبداد به مشروطه مجبورا اوضاع درگیری پیش آمد. بر حسب امر حجج اسلام عتبات عالیات و دعوت دوره دوم مجلس ملی به عنوان طراز اول نظارت مجلس شورا به تهران آمدم و دوره های مجلس را درک کرده ام. دیدنی ها را دیده اید و شنیدنی ها را شنیده اید.

شهید مدرس که به عنوان عالم طراز اول به مجلس رفته بود در دوره های دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم نماینده مجلس شورای ملی بود و در هر فرصتی که پیش می آمد (خاصه در دوره چهارم) با بیان شیوا و صریح و محکم خود مخالفت معقول و منطقی و بنیادی خود را با دولت سردار سپه که دست نشانده انگلیس بود ابراز نمود.

زندگی سیاسی: در مدت چند سال انقلاب از جمله وقایعی که بر من روی داده است، دو سال مهاجرت است با مجاهدین ایرانی در جنگ عمومی که به مسافرت عراق عرب و سوریه و اسلامبول منتهی شد که تفصیل آن را مجالی باید و نیز دو دفعه مورد حمله شدم، یکی در اصفهان که در مدرسه جده بزرگ در وسط روز چهار تیر تفنگ به من انداختند ولی موفق نشدند و آنها را تعقیب نکردم و مرتبه دوم که جنب مدرسه سپه سالار، اول آفتاب که به جهت تدریس به مدرسه می رفتم در همین ایام تقریباً ده نفر مرا احاطه نمودند و فیالحقیقه تیر باران کردند، از تیرهای زیاد که به من انداختند چهار عدد کاری شد، سه عدد به دست چپ مقارن پهلو جنب همدیگر زیر مرفق و بالای مرفق و زیر شانه حقیقتاً تیراندازان قابلی بودند.

در هدف کردن قلب خطا نکردند ولی مشیت الله سبب را بی اثر نموده و یک عدد هم به مرفق دست راست خورد. مرحوم مدرس از منادیان حکومت اسلامی و مخالفان جدی استعمار و دشمن آشتی ناپذیر رضاخان بود. او در سال 1304 شمسی در نخستین و تنها نشست مجلس دوره پنجم شنبه 19 آبان با تشکیل دولت موقت به ریاست سردار سپه مخالفت ورزیده و با ذکر جمله: اگر ده هزار هم رای بدهید بر خلاف قانون است مجلس را ترک گفت.

آری به قول آیت الله پسندیده: مرحوم مدرس کاملاً و جدا با جمهوری سردار سپه مخالف بودند و کوتاه نیامدند و مبارزه پی گیر و قطعی داشتند.

رضاخان که به ذهنش راه حل مسالمت آمیزی نمی رسید و از حرکت های اسلامی و آشتی ناپذیر مدرس دیوانه و عاصی شده بود روزی رو به مدرس کرد و فریاد زد: سید آخر تو از جان من چه می خواهی؟ و سید با چهره ای مصمم و امیدوار با همان لهجه اصفهانی خود گفت: می خواهم که تو نباشی.

و در وقتی دیگر مدرس گفت: تو یک فزاق هستی، برو پی کارت و پا به زمین بکوب تو را چه به دخالت در امور مملکت. برای منزوی کردن و ترور شخصیت این مرد خدا ترس چاره ها اندیشید. لیکن موثر نیفتاد، لذا او را به خوفاً تبعید و سپس او را به کاشمر منتقل و زندانی کرد.

نقل شده که در یکی از نامه هایش که از زندان برای دوستان خود فرستاد به آنها نوشت که به زودی دوران محکومیتش پایان می پذیرد و آنگاه که آزاد شود مبارزات خود را دنبال خواهد کرد و این بار آنچنان وارد میدان مبارزه خواهد شد که یا کار رضا خان را یکسره کند یا خود به شهادت برسد.

سخنان: ما خودمان صاحب خانه هستیم. ما را آزاد بگذارید که صلاح و فساد خودمان را می دانیم. سزاوار نیست که ما با امضاء خود آزادی و استقلال خویش را از دست داده و ترک کنیم، منشاء سیاست ما دیانت ماست، ما نسبت به دول دنیا دوست هستیم، چه همسایه و چه غیر همسایه، چه جنوب چه شمال، چه شرق، چه غرب، هر کس متعرض ما شود، متعرض آن می شویم، هر چه باشد هر که باشید.

اختلاف من با رضا خان بر سر کلاه و عمامه نیست من با اساس این دستگاه مخالفم. وفات (شهادت): محتوی نامه ای که مدرس نوشته بود به اطلاع رضا شاه رسید و پیش دستی کرده و به سال 1316 هجری شمسی دستور قتل مدرس را صادر کرد جلادان شاه برای اجرای دستور رضا شاه بیست و یکم رمضان سال 1316 ه.ش را در نظر گرفتند

مدرس که نسیم جانفزای شهادت را بعد از سالها رنج و محنت و مبارزه و مجاهدت استشمام می کرد از خوشحالی نزدیک شدن به دوست در پوست نمی گنجید و به همین جهت بود که از میر غضب ها خواست که برای تمام کردن نماز و آخرین راز و نیاز با خدا آزادش بگذارند، نمازش به پایان رسید، میر غضب ها چایی سم دار را به حلق پیری مظلوم و اسیر ریختند و منتظر شدند تا از منظره تشنج مرگ پیشوای احرار ایران لذت ببرند منتظر شدند تا صورتی از این منظره هولناک را به ذهن خود بسپارند و برای ارباب تعریف کنند. حالت احتضار طول کشید، از عمامه مدرس استفاده کردند و با پیچیدن آن به دور حلقش او را به شهادت رساندند.

سرانجام این کوکب آسمان ظلمانی عصر رضاخان به این صورت همانند اجداد طاهرین خود (سلام الله علیهم اجمعین) در زندان کاشمر شربت شهادت نوشید و هم اکنون آرامگاه او زیارتگاه مردم آزاده ایران است.

## شهادت اولین شهید محراب، آیت الله اسد الله مدنی در سال 1360 هجری شمسی

آیت الله سید اسدالله مدنی در سال 1293 هجری شمسی در شهر دهخوارقان (آذر شهر) متولد شد. در دوران جوانی به قم عزیمت کرد و پس از گذراندن دروسهای مقدماتی حدود چهار سال به تحصیل درس منقول در محضر امام مشغول شد. پنج سال بعد به نجف اشرف عزیمت و تدریس و تحصیل خود را در آنجا شروع کرد، در درسهای مرحوم آیت الله العظمی سید عبدالهادی شیرازی، مرحوم آیت الله العظمی سیدمحسن حکیم و آیت الله العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم خوئی دام ظلّه العالی شرکت می کرد.

وی اولین کسی بود که در جریان انقلاب سال 42 شمسی مردم بپاخاسته کشورمان در نجف از امام تبعیت کرد، و در انتشار تلگرام آیت الله حکیم به همین مناسبت نقش بسزائی داشت در زمان حکومت عبدالناصر تحت نظر ایشان عده ای از علمای نجف برای افشاگری چهره طاغوت در ایران به امر امام جهت تدریس علوم دینی به خرم آباد رفت و حوزه علمیه کمالیه در آنجا به تلاش و کوشش ایشان تاسیس شد.

سپس بر اثر فعالیت‌هایی علیه رژیم منحوس پهلوی به نور آباد ممسنی و گنبد کاووس، بندر گنگان و مهاباد تبعید شد و با او جگرگیری انقلاب عظیم مردم مسلمان ایران به قم بازگشت.

بعد از پیروزی انقلاب به دعوت مردم همدان به این شهر عزیمت کرد و به لحاظ حساس بودن اوضاع آذربایجان به امر امام به تبریز عزیمت نمود. آیت الله سید اسدالله مدنی از سوی مردم همدان به نمایندگی مجلس خبرگان انتخاب شد و بعد از شهادت آیت الله سید محمد علی قاضی طباطبائی از سوی امام خمینی به سمت امام جمعه و نماینده امام در تبریز منصوب شد.

وی تا وقت شهادت در این پست به امور مردم رسیدگی می کرد. از خصوصیات بارز آیت الله سید اسدالله مدنی اعتقاد عمیق ایشان به اعلیت امام و برپائی نمازهای شبانه بود که در اثنای

این عبادات همیشه شهادت را از خداوند طلب می کرد. از این شهید گرانقدر پنج فرزند دختر و یک پسر بجای مانده است. وی در 12 ذیحجه الحرام 1401 هجری قمری روز جمعه در میعادگاه عاشقان الله (نماز جمعه) به شهادت رسید.

دوران مبارزات: سید اسدالله مدنی از دوران جوانی به اهدافی متعال می اندیشید و همان گونه که در بعد علمی نردبان ترقی و کمال را پیمود و به اجتهاد نایل آمد، در اوضاع نابهنجار نیز در کنار مردم قرار گرفت. ایشان پیش از نهضت سال 1342 هـ ش در ایران با فرقه های گمراه در ستیز بود و پس از پیروزی انقلاب نیز همگام با امام خمینی (ره) در دلش آتش تلاش و مجاهده شعله ور بود.

ستیز با بهائیت: بذر بدفرجام بهائیت در کشورهای اسلامی به دست استعمارگران انگلیسی پاشیده شد و نهال آن در دامن کج اندیشان پرورش یافت.

دستهای پنهان این مسلک را در ممالک اسلامی بویژه شیعه نشین رواج دادند و با ورود فرهنگ بیگانه و بازگشت روشنفکران غربزده از پرورشگاه خود نفوذ این کیش ضد مذهب به اوج خود رسید.

رضاخان و عاملان دیگر غرب در ایران برای کوبیدن اسلام خصوصاً مکتب حیات بخش تشیع به ترویج کنندگان مرام بهائیکری میدان دادند به طوری که در اندک زمانی سرمایه داران بهایی در آذربایجان بویژه مناطق اطراف تبریز بر صنایع عظیم استان از جمله کارخانجات برق مسلط شدند. قبضه کردن شریانهای اقتصادی روزه روز کارگران شیعه شاغل در این مرکز را با شبهات فکری و عقیدتی مواجه می ساخت. آیت الله مدنی که در این ایام در حوزه علمیه قم مشغول درس و بحث علمی بود این آشفستگی اوضاع منطقه را تاب نیاورد و بی درنگ روانه زادگاه خود شد و با عشق و ایمان به مکتب و قلبی آکنده از خشم به دشمن مبارزه اش را بر ضد بهائیت آغاز کرد.

آقای بروجردی می گوید: ایشان احساس می کند که زادگاه اصلی (آذر شهر) در خطر محاصره اقتصادی فرقه ضاله بهائیت یعنی این مسلک و مرام استعماری صهیونیستی قرار گرفته، مراکز حساس شهر مانند کارخانه تولید برق و غیره به دست آنها افتاده است. لذا با بیانات آتشین خود مردم را علیه آنان بسیج می کند تا آنجا که مصرف برق آنها را تحریم می کند و مردم از چراغهای نفتی استفاده می کنند. از این مهم تر آذرشهر که نزدیک به تبریز واقع شده است در آن زمان مقدار زیادی از نان تبریز را تامین می کرد به دستور آن بزرگوار مردم از فروش نان و مایحتاج زندگی به این فرقه گمراه خودداری می کنند و آنان مجبور می شوند از این شهر مذهبی و اسلامی کوچ کنند. به این ترتیب تب مبارزات ضدیهای بالا می گیرد.

تمام این حوادث از طرف شهربانی وقت پیگیری می شود و شهید مدنی تنها عامل همه تحریکات ضد بهائی شناخته می شود. در نتیجه او را به همدان تبعید می کنند. ولی قیام معظم له به ثمر می رسد. مردم دست از ادامه مبارزه برنمی دارند و سرانجام این شهر مذهبی را از لوٹ این فرقه استعماری صهیونیستی نجات می دهند.

نهضت سال 42: حرقه انقلاب اسلامی ایران در سال 1342 هـ ش زده شد. دشمن امام خمینی (ره) را دستگیر و مدتها او را دور از شهر قم تحت نظر قرار داد. آنها توطئه غیرمذهبی جلوه دادن قیام و اعدام حضرت امام (ره) را در سر می پروراندند.

در این روزها آیت الله مدنی از استاذان نامی حوزه علمیه نجف اشرف به شمار می رفت که از دستگیری امام اطلاع پیدا کرد و به عمق فاجعه و توطئه دشمنان پی برد. کلاسهای درس و بحث خود را تعطیل کرد و به سوگ شهادی نهضت ایران نشست و با ترتیب دادن مجالس متعدد چهره کربیه حکومت وقت ایران را در حد توان شناساند و توطئه دشمن را در انحراف اذهان عمومی از اسلامی بودن انقلاب ناکام گذاشت.

هنگامی که در سال 1342 حرکت عظیم مردم مسلمان ایران به رهبری حضرت امام خمینی در جهت سرنگونی رژیم طاغوت آغاز شد. آیت الله مدنی نخستین کسی بود که در نجف به ندای «هل من ناصر ینصرنی» امام لبیک گفت و با تعطیل کردن کلاسهای خود در نجف و تشکیل مجالس سخنرانی در جهت افشای چهره پلید رژیم مزدور پهلوی گام برداشت. وی در این

زمان در نجف سردمداران جریان دفاع و پشتیبانی از نهضت امام به شمار می آمد و وقایع ایران را برای طلاب بیان می کرد. از آن شهید بزرگوار چنین نقل شده است که: من علما را در مسجد هندی جمع کردم. صحبت کردم که به داد اسلام برسید. از آقایان علما تقاضا کردم همچین گفتم: شنیدیم امام را گرفته اند پس با یک عده از طلاب برای دیدن مرحوم آیت الله حکیم رضوان الله تعالی علیه رفتیم ایشان در نجف نبودند، به کربلا رفتیم و دستشان را بوسیدیم و گفتم آقا امروز آقای خمینی مظهر اسلام است. گفتند: باشد هر چه بگویی می کنم. گفتم: اقدام کنید و ایشان تلگراف زدند به شاه.

در روزهای سخت در پشتیبانی از امام مخصوصاً پس از سخنرانی مهم و افشاگرانه در رد کاپیتولاسیون توسط امام خمینی (ره) شهید آیت الله مدنی از جمله کسانی بود که لحظه ای از پشتیبانی رهبر و مراد خود دریغ نکرد.

**پیام امام خمینی (ره) به مناسبت شهادت آیت الله مدنی تبریزی شهید محراب**  
بسم الله الرحمن الرحيم، انالله و انا اليه راجعون  
با شهید نمودن يك تن ديگر از ذريه رسول الله و اولاد روحانی و جسمانی شهید بزرگ اميرالمؤمنين (ع) سند جنایت منحرفان و منافقان به ثبت رسید.

سید بزرگوار و عالم عادل عالی قدر و معلم اخلاق و معنویات، حجت الاسلام و المسلمین شهید عظیم الشان مرحوم حاج سید اسدالله مدنی رضوان الله علیه، همچون جد بزرگوارش در محراب عبادت به دست منافقی شفی به شهادت رسید. اگر با به شهادت رسیدن مولای متقیان اسلام محو و مسلمانان نابود شدند، شهادت امثال فرزند عزیزش شهید مدنی هم آرزوی منافقان را بر آورده خواهد کرد.

اگر خوارج سیاه بخت از شهادت ولی الله الاعظم طرفی بستند و به حکومت رسیدند، این گروهکهای خائن نیز به آمال خیبت خود که سقوط حکومت اسلام و برقراری حکومت آمریکایی است می رسند. آنان لعنت خدا و رسول و ننگ ابدی را برای خود و اینان عذاب ابدی خدا و نفرت و لعنت قادر متعال و امت اسلام را برای خود و هم پیمانان و اربابان خونخوار خویش به بار آوردند. ملت بزرگ و روحانیت معظم چون صفی مرصوص ایستاده اند که هر پرچمی از دست تواناک سرداری بیفتد سردار دیگری آن را برداشته و به میدان آید و با قدرت بیشتر در حفظ پرچم اسلامی به کوشش برخیزد. شهید مدنی با شهادت مظلومانه خود ضد انقلاب و منافقین ضد اسلام را بکلی منزوی کرد. این چهره نورانی اسلامی عمری را در تهذیب نفس و خدمت به اسلام و تربیت مسلمانان و مجاهده در راه حق علیه باطل گذراند و از چهره های کم نظیری بود که به حد و افر از علم و عمل و تقوی و تعهد و زهد و خودسازی برخوردار بود.

به شهادت رساندن چنین شخصیتی به تمام معنی اسلامی همراه با تنی چند از فرزندان اسلام و یاران باوفای انقلاب اسلامی در میعادگاه نماز جمعه و در حضور جماعت مسلمین جز عناد با اسلام و کمر بستن به محو آثار شریعت و تعطیل جمعه و جماعت مسلمین توجیهی ندارد.

اگر تا امروز برای جنایتها و شرارتهای خود بهانه های بی پایه ای می تراشیدند، در شهادت این عالم متقی که جز درباره خدمت به اسلام و مسلمانان نمی اندیشید بهانه ای جز انتقام از اسلام و ملت شریف نمی توانند بتراشند. انتقام از اسلام که آن را اساس سقوط دستگاههای جبار و شکست ابرقدرتها در ایران و پس از آن در منطقه می بینند و از ملت قدرتمند که پشت بر آنان نموده و کاخهای آمال و آرزوی آنان را در هم کوبیده و تمامی آنانرا از صحنه تا ابد بیرون رانده است می گیرند. مردم رزمنده ایران و خصوص مردم غیرتمند آذربایجان که چنین روحانی متعهد و معلم عالی قدری را از دست داده اند و حریف شکست خورده خود را می شناسند، با عزمی جزم و اراده ای خلل ناپذیر انتقام خود را از آنان می گیرند.

اینجانب، شهادت این مجاهد عزیز عظیم و یاران باوفایش را به پیشگاه اجداد طاهرینش، خصوصاً بقیه الله - ارواحنا له الفدا - و به ملت مجاهد ایران و اهالی غیور و شجاع آذربایجان و به حوزه های علمیه و به خاندان محترم این شهیدان تبریک و تسلیت می گویم .

خط سرخ شهادت، خط آل محمد (ص) و علی (ع) است و این افتخار از خاندان نبوت و ولایت به ذریه طیبه آن بزرگواران و به پیروان خط آنان به ارث رسیده است.

درد خداوند و سلام امت اسلام بر این خط سرخ شهادت و رحمت بی پایان حق تعالی بر شهیدان این خط در طول تاریخ و افتخار و سرافرازی بر فرزندان پرتوان پیروزی آفرین اسلام و شهدای راه آن و ننگ و نفرت و لعنت ابدی بر وابستگان و پیروان شیاطین شرق و غرب خصوصاً شیطان بزرگ آمریکای جنایتکار که با نقشه های شیطانی شکست خورده خود گمان کرده ملتی را که برای خداوند متعال و اسلام بزرگ قیام نموده و هزاران شهید و معلول تقدیم نموده با این دغل بازیها می تواند سست کند و یا از میدان به در برد.

اینان پیروان سید شهیدانند که در راه اسلام و قرآن کریم، از طفل شش ماهه تا پیرمرد هشتاد ساله را قربان کرد و اسلام عزیز را با خون پاک خود آبیاری و زنده نمود.

ارتش و سپاه و بسیج و سایر قوای مسلح نظامی و انتظامی و مردمی ما پیرو اولیایی هستند که همه چیز خود را در راه هدف و عقیده فدا نموده و برای اسلام و پیروان معظم آن شرف و افتخار آفرینند. از خداوند تعالی عظمت اسلام و مسلمین و رحمت برای شهیدان خصوصاً شهدای اخیرمان و بالاخص شهید عزیز مدنی معظم و سلامت کامل برای مجروحین این حادثه و صبر و استقامت برای ملت بزرگ خصوصاً آذربایجانیهای عزیز و بازماندگان شهیدان خواهانم . سلام و درود بر همگان .

والسلام علی عبادالله الصالحین ،  
روح الله الموسوی الخمينی  
21 شهریور 1360

**درگذشت دکتر محمود رامیار پژوهشگر و قرآن شناس در سال 1363 هجری شمسی**  
دکتر محمود رامیار پژوهشگر و قرآن شناس معاصر ایران در سال 1363 هجری شمسی درگذشت. ایشان فارغ التحصیل رشته فلسفه با درجه دکتری از دانشگاه ادینبورگ بود و مدتی ریاست دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران را به عهده داشت. از آثار دکتر رامیار «تاریخ قرآن، گشفتن المطالب و قهارس القرآن» را می توان نام برد.

**افتتاح رسمی بانک ملی ایران در سال 1307 هجری شمسی**  
بانک ملی ایران بطور رسمی در سال 1307 هجری شمسی افتتاح شد. سرمایه اولیه این بانک جدید بیش از دو میلیون تومان بود و کارشناسان آلمانی امور بانک ملی را اداره می کردند. پس از افتتاح بانک ملی، کلیه حسابهای جاری، وجوه عمومی، اعتبارات وزارتخانه ها و دوایر دولتی و کلیه عایدات دولت از بانک شاهی به بانک جدیدالتاسیس منتقل شد.

**استقلال تاجیکستان در 1991 میلادی**  
با فروپاشی شوروی، استقلال تاجیکستان در 9 سپتامبر 1991م تحقق یافت و نهضت مردم که بر بنیانی عقیدتی استوار بود منجر به روی کار آمدن اپوزیسیون متشکل از حزب های نهضت اسلامی، دموکرات، سازمان رستاخیز و بدخشان گردید و 30% کابینه در بدو استقلال از این احزاب بودند. نظام حکومتی آن مصالحه ملی و رئیس جمهوری کفیل وحدت ملی نام دارد. حزب نهضت اسلامی که همزمان با انقلاب اسلامی ایران در این کشور بوجود آمده یکی از قوی ترین گروههای سیاسی به شمار

می رود. جمهوری تاجیکستان با 143100 کیلومتر مربع در شمال افغانستان و شرق ازبکستان قرار دارد. از شمال با قرقیزستان و از شرق با ایالت ترکستان شرقی (سین کیانگ) چین، مرز مشترک دارد، در سال 1979م 3806000 نفر سکنه داشت اما هم اکنون 5300000 نفر سکنه دارد یکی از قدیمی ترین تمدن های آسیای مرکزی در این منطقه وجود دارد که تاجیک ها وارث آن هستند. در حدود 86% مردم تاجیکستان پیرو دین مبین اسلام می باشند. علاوه بر تاجیک ها، اقوام روسی و اروپائی در آن سکونت دارند. این کشور از قرون گذشته و حتی قبل از میلاد بخشی از خاک ایران بوده و پیوندهای فرهنگی و ملی بین این دو کشور وجود دارد. در قرن سیزدهم مورد تاخت و تاز مغولها قرار گرفت و در سال 9873م روسها آن را به تصرف خود درآوردند و 4 سال پس از انقلاب 1917م یعنی در سال 1921م ارتش کمونیستی شهر دوشنبه را تصاحب نمود و این سرزمین در 16 اکتبر 1929م (24 مهر 1308ش) تحت عنوان: «جمهوری سوسیالیستی استالین آباد» به مجموعه جمهوریهای تحت نظر کرملین پیوست که تا سال 1961م این نظام سیاسی را حفظ نمود و از آن پس نام خود را به تاجیکستان تغییر داد. این کشور تا سال 1991م، بیش از 60 سال با نظام کمونیستی و تحت تعلیمات الحادی اداره می شد. برخلاف سرکوبی مذهب، توسط کمونیسم در تظاهرات و تحصن ها و تحولات اخیر، مذهب به صورت قوه محرکه تجدید حیات فرهنگ تاجیکستان و تغییرات سیاسی این کشور درآمده است. تظاهرات هفت هفته ای در این کشور برای سرنگونی رحمان نبی اف از اعضای حزب کمونیست شوروی سابق از نمونه های بارز تلاش مسلمانان برای بازگشت به اعتقادات دینی است. تجلی اعتراض مذکور به صورت برگزاری نمازهای جماعت در مساجد و اماکن عمومی است. معترضین در چادرهایی که در برابر کاخ ریاست جمهوری در ناحیه ای بنام «میدان شهدا» برپا کرده بودند با مراسم دعا، قرائت قرآن و سخنرانی مردم را تحت تاثیر احساسات مذهبی و هیجانی اسلامی قرار می دادند. به نحوی که تحت تاثیر این برنامه ها، زنان به پوشیدن اندام و رعایت حجاب اسلامی ترغیب شدند. مراسم نماز جماعت که همه روزه یک بار در این میدان بر پا می شد به 5 بار در روز افزایش یافت. این در حالی است که در گذشته حتی در منازل نمی توانستند عبادت انجام دهند و مراسم سوگواری حضرت ابا عبدالله (ع) و دستجات عزاداری در زیر زمین ها برگزار می شد و در ورودی این زیر زمین ها، کشیک می گذاشتند تا در صورت آمدن ماموران امنیتی، متفرق شوند. آگاهی از انقلاب اسلامی هم در دوران کمونیستی از طریق رسانه های استخباری و خبرگزاریهای وابسته به ابرقدرتها بود که تصویر منفی و مشوشی از ایران در ذهن مردم می ساختند و حتی امریکا در منطقه آشوب زده کولاب، از طریق اشرار علیه انقلاب اسلامی تبلیغ می نمود. با این حال مردم تاجیک می گویند: بدون گندم آری ولی بدون ایران هرگز، تاجیکستان در واقع پاره جدا افتاده از ایران و به عبارتی ایران کوچک است.

با فروپاشی شوروی، استقلال تاجیکستان در 9 سپتامبر 1991م تحقق یافت و نهضت مردم که بر بنیانی عقیدتی استوار بود منجر به روی کار آمدن اپوزیسیون متشکل از حزب های نهضت اسلامی، دموکرات، سازمان رستاخیز و بدخشان گردید و 30% کابینه در بدو استقلال از این احزاب بودند. نظام حکومتی آن مصالحه ملی و رئیس جمهوری کفیل وحدت ملی نام دارد. حزب نهضت اسلامی که همزمان با انقلاب اسلامی ایران در این کشور بوجود آمده یکی از قوی ترین گروههای سیاسی به شمار می رود. سازمان آریانای بزرگ بین تحصیل کرده ها و حتی افراد عادی، طرفداران فراوانی دارد که آرمان آن ایجاد دولت واحدی در سرزمین های فارسی زبان است. خطباء مساجد تحت سرپرستی اداره تامينات (رهبر مذهبی مسلمانان) فعالیت می کنند در سالهای اخیر 1500 مسجد در نقاط مختلف تاجیکستان تاسیس شده که 150 واحد آن مسجد جامع است.

یکی از مشکلات مهم سیاسی این جمهوری تازه استقلال یافته این است که گرایش دینی گرچه بین عده ای از مردم نیرومند است اما چندان فراگیر نمی باشد زیرا در مدت چند دهه سلطه کمونیستی، آموزش علوم دینی به طور رسمی در آن متوقف بوده و طالبان قادر نبوده اند برای تحصیل علوم اسلامی به کشورهای مسلمان مسافرت کنند و به تکمیل معلومات مذهبی بپردازند.

گرایش ملی گرایان هم قدرت آن را ندارد که به تنهایی حکومت کند و متأسفانه گرایش کمونیستی هنوز قوی ترین گرایش سیاسی این سرزمین می باشد. از سوی دیگر عده کثیری از روسها، مشاغل کلیدی صنعتی و فنی را در دست دارند. حضور ارتش سرخ با نامی جدید نیز موقعیت طرفداران کمونیسم را تقویت می کند اما آرمان کمونیسم در جهان بی اعتبار شده و رسوایی فروپاشیدن آن در شوروی و اروپای شرقی اجازه نمی دهد که این افراد جان بگیرند و در راس نظام سیاسی قرار گیرند.

تشنج های سیاسی و چالشهای اقتصادی، این گرایش را شدت بخشیده و به این کشور اجازه نمی دهد نظام سیاسی پایداری را جانشین رژیم فرو ریخته قبلی کند. امریکا و رژیم صهیونیستی اسرائیل تا کنون تلاشهای فرهنگی - سیاسی فراوانی برای اعمال نفوذ در این جمهوری بعمل آورده اند اما مقاومت اسلامی مردم اجازه نداده است که این تلاشهای مذبحانه به ثمر برسد.

یکی از مسائل مهم در هویت فرهنگی تاجیکستان، زبان فارسی است که در رژیم گذشته کوشش بر این بوده تا تاجیک ها این زبان را که موجب قرابت تاریخی، فرهنگی و ادبی با ایران می شد فراموش کنند. لذا روسها آموزش خط فارسی را متوقف نمودند و با این کار آنان را از خواندن نشریات و آثاری که به زبان فارسی انتشار می یافت محروم کردند و با ایجاد دیوار آهنین ارتباط آنان را با فرهنگ ایرانیان قطع نمودند و خط سیریلیک را رواج دادند و با نفوذ مهاجرین روسی در مراکز علمی، فرهنگی، فنی و اداری زبان روسی در این کشور حضور بیشتری یافت زیرا مشاغل مهم و تخصصی و علمی در دست افرادی بود که فارسی نمی دانستند. با این وجود، مردم با حالتی از شور و هیجان به زبان مادری خود (فارسی) سخن می گویند و اولین جشنهای سالگرد استقلال خود را با پرده برداری از پیکره فردوسی آغاز کردند و جالب اینکه مجسمه لنین را برداشته و این پیکره را بجایش نهادند و با شور و التهاب خاصی با هم زمزمه می کردند:

«بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی»

دولت نیز اعلام کرد که خط فارسی را به عنوان خط رسمی مکاتبات خود انتخاب می نماید. اکثریت مردم تاجیکستان باسوادند و اغلباها کتاب و روزنامه و مجله هستند. کتاب طرز آموزش خط و زبان فارسی در طول يك سال 3 بار چاپ شد. سالانه بین 700 تا 800 جلد کتاب در این کشور انتشار می یابد که غالب آنها در موضوعات علوم انسانی است و هم اکنون روزنامه های پیوند و سامان به زبان فارسی چاپ می شود. در این کشور 126 مجله و روزنامه وجود دارد که 3 تای آن مربوط به بخش خصوصی و بقیه در انحصار دولت است. 13 عنوان آن ها سراسری، 10 عنوان هم به صورت هفته نامه می باشد. بالاترین تیراژ آن به نشریات «جمهوریت»، «راز و نیاز با مردم» و روزنامه خصوصی «چراغ روز» اختصاص دارد که تیراژ آنها به 70000 نسخه بالغ می گردد.

مرکز حکومت تاجیکستان شهر دوشنبه است و این کشور در حال حاضر دارای 18 شهر و 49 اقامتگاه می باشد. رودخانه های فراوان آن در تولید انرژی برق آبی اهمیت ویژه ای دارند. ذخائر غنی آهن، سرب، روی، مس، قلع، جیوه و اورانیوم در سرزمین مذکور بدست می آید. همچنین نفت و گاز طبیعی از جمله ثروت های خداداد مردم این سامان است. تاجیکستان از تولیدکنندگان عمده کتان در آسیای مرکزی است و صنایع شیمیائی، قالی بافی، جوراب بافی، پوشاک، نساجی و مواد غذایی در آن استقرار داشته و از شهرت خوبی برخوردارند.

در رژیم گذشته، از این امکانات بالقوه (ذخائر معدنی) به آن صورت بهره برداری نشد و اکنون تاجیکستان می خواهد بخود متکی شود دچار کمبودهای شدید و تورم طاقت فرسا شده است و حتی بسیاری از وسایل حمل و نقل به علت کمبود سوخت متوقف شده اند و مشکل گرانی و بحرانهای سیاسی، اجتماعی، ممکن است ثبات این کشور را به مخاطره بیفکند. ایران ضمن فعالیت های فرهنگی می تواند تاجیکستان را در استخراج منابع معدنی و توسعه صنعتی و بهبود اوضاع اقتصادی مساعدت کند.

#### **تولد جان اریکسون مخترع و مهندس بزرگ سوئدی در سال 1803 میلادی**

جان اریکسون مخترع و مهندس بزرگ سوئدی تولد جان اریکسون مخترع و مهندس بزرگ سوئدی در سال 1803 میلادی متولد شد. اریکسون مدتی در ارتش سوئد بود و در این مدت تحولاتی در ارتش سوئد پدید آورد و به شهرت رسید. اریکسون موجد ناوگانهای جنگی امروزی است و نصب سگانهای متحرک برای رزم ناو و تعبیه آسانسور برای توپخانه کشتی ها از جمله اقدامات و ابداعات مهم اوست.

#### **خروج آمریکا از بی طرفی در جنگ جهانی دوم در سال 1941 میلادی**

با حمله زیردریایی آلمانی به ناوشکن امریکایی خروج آمریکا از بی طرفی در جنگ جهانی دوم در سال 1941 میلادی، دولت آمریکا از بیطرفی در جنگ جهانی دوم خارج شد. پس از این حمله مقدمات ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم فراهم شد. بدستور روزولت رئیس جمهور وقت آمریکا ناوگان این کشور مأموریت یافت که به مجرد ورود کشتی های آلمان و ایتالیا به آبهای آمریکا، آنها را نابود سازد.

#### **درگذشت محمد علی جناح عامل اصلی ایجاد کشور اسلامی پاکستان در سال 1948 میلادی**

محمد علی جناح معروف به قائد اعظم سیاستمدار و عامل اصلی ایجاد کشور اسلامی پاکستان در سال 1948 میلادی درگذشت. جناح در سال 1876 میلادی در کراچی در خانواده ای میهن پرست و مسلمان زاده شد و درس مبارزه را برای کسب استقلال وطن، در خانواده آموخت. جناح پس از پیوستن به حزب مسلم بیگ که بخشی فرهنگی- مذهبی بود در اوت 1947 میلادی تحقق یافت.